

شهید ناصر ارشدی



اسماعيل	نام پدر
۱۳۴۱/۰۴/۰۴	تاريخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۴/۱۱/۲۷	تاريخ شهادت
ام القصر	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
—	شغل
دیپلم	تحصیلات
مفقودالاثر	مدفن

زندگینامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهید ناصر ارشدی فرزند اسماعیل در سال ۱۳۴۱ در شهر برازجان در خانواده ای مذهبی و متدین چشم به جهان گشود. در همان اوایل کودکی علاقه زیادی به مسائل و مباحث دینی داشت تا اینکه در سن ۶ سالگی به دبستان رفته و سپس وارد دوره تحصیلی راهنمایی شده، همیشه در درس به عنوان شاگرد ممتاز مدرسه شناخته می شده و در دوره متوسطه همزمان با شور انقلاب هنگام با سایر مردم غیور به ستیزه جوئی و فعالیت فراوان بر ضد رژیم ستم شاهی نموده، بطوریکه هنوز فعالیتهای شبانه و جسورانه وی زبانزد مردم است تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید و اینبار استکبار جهانی برای نابودی انقلاب از آستین رژیم بعث عراق بیرون آمده و هجوم، گسترده خود را به خاک میهن اسلامیمان هُغاز نموده و اینبار نیز توانست تحمل کند و به ندای رهبر انقلاب لبیک گفته و دوشادوش دیگر عزیزان رزمنده به جنگ علیه بعثیون کافر پرداخته تا آنکه در گروه تخریب ایشان به عنوان تخریجی ویژه شناخته شد. شور و شوق ایشان به ادامه تحصیل نیز به حدی بود که توانست در این دوره حساس و پر جنب و جوش موفق به اخذ مدرک دیپلم گردد. تا اینکه ندای حق را لبیک گفته و با شرکت در عملیات والفجر ۸ در منطقه فاوم القصر مورخه ۲۸/۱۱/۶۴ در یک درگیری شدید با کفار بعثی مفقود شده که در تاریخ ۱۸/۵/۷۷ گروه تفحص جسد مطهرش کشف و پس از یک تشییع با شکوه در بهشت سجاد برازجان به خاک پرده شد.

[illegible]

ناصر، اول فروردین ماه سال ۱۳۴۳ در خانواده ای متدین و مذهبی، در شهر برازجان دیده به جهان گشود. پدرش اسماعیل مردی مؤمن و مردم دار بود و با زحمت و تلاش خود لقمه ای نان حلال را به سفره خانواده می آورد. ناصر کودکی را در دامن پدری زحمت کش و باتقوا و مادری دلسوز و باایمان که دل داده ی عشق اهل بیت عصت و طهارت (ع) بودند، آغاز کرد. پدر و مادر از همان آغاز زندگی، ناصر را با الفبای احکام نورانی اسلام و اخلاق و منش اسلامی آشنا کردند و آنچه از محبت و عشق اهل بیت (ع) را در دل داشتند، در ظرف جسم و روح فرزند ریختند و از این نظر در بین هم سالان خود متمایز گردید. دوران ابتدایی و راهنمایی خود را با موفقیت در برازجان پشت سر گذاشت. در آغاز اوج گیری انقلاب با آنکه سن و سالی نداشت، ولی هر جا راهپیمایی برگزار می شد خود را به آن جا می رساند. ناصر از همان کودکی خشم و کینه ی خود را نسبت به ظلم و ستم طاغوت در سینه اش حبس کرده بود، تا روزی که در زمره ی سربازان امام خمینی قرار می گیرد، تمام خشم و کینه خود را نسبت به دشمن خمینی ابراز دارد. با تمام وجود عشق به امام را تجربه می کرد و روز به روز بر عاشقی و دل دادگی اش افزوده می شد.

جنگ تحمیلی که شروع شد دوران دیرستان را پشت سرمی گذاشت و هر روز شاهد آوارگی و به خاک و خون کشیدن مردان و زنان بی گناه میهن اسلامی مان بود. فرمان امام امت بر تشکیل بسیج مردمی برای دفاع همه جانبه تعلق گرفته بود. جوانان انقلابی هسته های اولیه ی پایگاه های بسیج را در محله ها شکل می دادند. ناصر نیز به کمک دوستان پاک و مخلصی که اکنون عده ی زیادی از آن ها در کنارش آرمیده اند، پایه گذار تشکیل بسیج خاتم الانبیاؑ در مسجد دلگشا بود. همیشه در بسیج به عنوان نیروی فعال محسوب می شد و شب و روز خود را وقف بسیج و خدمت در آن نهاد انقلابی کرده بود. گاهی می شد، دوشبانه روز به خانه نمی آمد و در بسیج می ماند و کارها و ماموریت های محوله را با جان و دل انجام می داد. اگر کسی کاری با او داشت به جای خانه، سراغ او را از دوستانش در بسیج می گرفت.

ناصر در کنار همه ی زیبایی های روحی و معنوی که به آن آراسته بود، به پرورش و ساختن جسم نیز اهتمام

داشت. خواهرزاده اش «سعید» را همیشه با خود به ورزشگاه می برد و به گفته خواهرش ، در حق او هم دایی بود هم پدر.

در رشته های ورزشی .کاراته ،کشتی و شنا تبحر داشت و در بعضی از این رشته ها صاحب عنوان و مقام بود.

«ناصر» مدتی نیز همراه دوستان خود، در جهاد سازندگی به یاری روستاییان و کشاورزان محروم روستاهای دور و نزدیک می رفت. و آنچه در توان داشت صادقانه و خالصانه در طبق اخلاص گذاشت و در راه خدا تقدیم کرد. شور و شوق رفتن به جبهه و جنگ بی تابش کرده بود و چون عاشقی برای رسیدن به معشوق شب و روز تقلا می کرد. موضوع اعزام خود را با پدر و مادر مهربان خویش در میان می گذارد. هر چند در وهله ی اول، برای هر پدر و مادری فرستادن عصاره ی وجودشان به میدان خطر کار آسانی نیست، ولی از طرفی هم نمی خواستند دل او برنجانند. چرا که تاحالا، ناصر به زیبایی احترام شان را نگه داشته بود و کاری نکرده بود که ذره ای از دست او ناراحت شده باشند. از طرفی شور و اشتیاق فرزند را که می دیدند، خودشان هم به وجود او افتخار می کردند. بالاخره ، رضایت پدر و مادر را جلب کرد و همان روز با دوستان خود بارسفر را بست و راهی جبهه شد. شجاعت و ایمان مثال زدنی اش یک راست او را به واحد تخریب کشاند. می خواست با پاکی و اخلاصی که داشت ، ره صدساله را یک شبه به پیماید. کسانی که با کار تخریب چی ها آشنایی دارند، می دانند پذیرفتن مسؤولیت در این واحد چه دل و جرأت و ایمان و تقوایی می خواهد.

کسی که با اختیار خود و آگاهی کامل با پنجه های خود و قدم های خود در میان آتش و خون گام برمی دارد. چقدر باید خودشاخته و خداخواسته باشد که چنین بی باک و نترس ،مأموریت های محوله را به نحو احسن انجام دهد.

وصیت نامه

«و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون» سوره ی آل عمران آیه ۱۶۹

این اعجاز بزرگ قرن این پیروزی بی نظیر و این جمهوری اسلامی محتاج به حفظ و نگهبانی است. «امام خمینی»

تا به حال من مرده بودم و لحظه ی آغاز جهاد و شهادت این احساس را در خود می بینم که تازه دارم متولد می شوم و زندگی جاویدان خود را آغاز می کنم . شهادت انسان را به درجه ی اعلای ملکوتی می رساند و چه قدر شهادت در راه خدا زیباست . مانند گلی محمدی می ماند که وارثان خون شهید، از آن بهره می برند. خدایا! شهادت را در راه اسلام به عنوان خاری در چشم دشمنان بپذیر! ای مادر عزیز حلالم کن گرچه نتوانستم فرزندی شایسته باشم و برای تو خدمت کنم ، در مرگ من گریه نکن و هم چون کوه استوار در برابر سختی ها ایستادگی کن. پدرم و برادرانم! در مرگ من گریه نکنید که بخواهد دشمنان شاد شوند. چون من با خواست خودم این راه را انتخاب کردم. و شما برادران گرامی همیشه در سنگرهایی که در دست شماست، نگذارید منافقین در بین شما رخنه کنند . امام را تنها نگذارید! در هر کجا هستید از روحانیت مبارز دفاع کنید! تا اسلام را به تمام جهانیان بشناسانند. خون شهیدان را پایمال نکنید! و از توطئه های دشمن آگاه باشید و همه ی دشمنان را سرکوب کنید. به امید پیروزی نهایی و شکست کفر و صدامیان و فرج آقا امام زمان(عج).

والسلام ناصر ارشدی

خاطرات

هر نامه ای به خانواده می نوشت ، بعد از سلام و علیک و احوال پرسی لبریز بود از توصیه ها و سفارش شهید. همیشه تاکید می کرد، «دنیا ارزش دل بستن ندارد. مواظب یکدیگر در امر به معروف و نهی از منکر باشید. با یکدیگر رفت و آمد کنید. قهر و کینه را از خود دور کنید تا به خداوند نزدیک شوید. اگر همسایه و یا قومی با شما قهر کردند، شما جلو بروید و آشتی کنید. بدانید این دنیا، پلی برای امتحان است. کسی به زندگی روی پل دل نمی بندد. دل به دنیا نبندید تا دل کندن تان آسان باشد.»

عشق او شهادت و جنگ و تفنگ بود. زمانی که به مرخصی می آمد استراحت نداشت و باز هم به دنبال کار جبهه و رزمنده ها بود. در جمع آوری کمک های مردمی و مایحتاج رزمندگان اسلام به افراد مسؤول کمک می کرد. ناصر در کنار «شهید ریاضی» در حمل و نقل و بارگیری وسایل جمع آوری شده تا آخرین لحظه ، همکاری داشت. مرخصی آمدن او، برایش جبهه ای دیگر بود و کمتر از ساعاتی ، بیش در خانه حضور نداشت. ویژگی های اخلاقی شهید

خواهر شهید که هیچ وقت غم از دست دادن برادر، برایش کهنگی ندارد می گوید: ناصر فردی متدین، شجاع و با غیرت بود. نه تنها نسبت به حجاب و رعایت حدود اسلامی به خانواده سفارش می کرد، بلکه با کمک سایر برادران بسیجی در پاک نگه داشتن و سالم ماندن خیابان شریعتی (محل سکونت مان) نیز تلاش می کرد.

اگر می دید چند نفر درب خانه ی کسی بدون جهت ایستاده اند آنها را نصیحت و راهنمایی می کرد. آن قدر محو فرمان امام بود و به ایشان عشق می ورزید که لحظه ای برای انجام دستورات امام آرام و قرار نداشت. ناصر علاقه زیادی به شهادت داشت. او می گفت: ما یک امانت الهی هستیم و باید به صاحب اصلی مان برگردیم. افتخار ما این است که طبق فرمان امام حرکت کنیم ، چون فرمان او، فرمان امام زمان (عج) است.

احترام او به پدر و مادر، خود قصه ی دیگری دارد که کمتر فرزندی توانسته است این قدر به پدر و مادرش احترام و محبت نماید. نماز و روزه اش هیچ وقت ترک نمی شد. سعی داشت همیشه نمازهایش را به جماعت بخواند. از خصوصیات دیگرش دایم الوضو بودن وی می باشد.

مادر گرامی اش نقل می کند: «ناصر همیشه موقع رفتن به مسجد ساعت ده صبح غسل می کرد و آماده ی حضور در مسجد می شد.

اول ، می رفت و به دوستانش سلام می کرد

ناصر از جبهه که می آمد ، بغضی در گلو و غمی سنگین در سینه داشت. غمی که از شهادت همراهان و دوستان همزمشی بر او فشار می آورد. او خود شاهد پرپر شدن عده ای از به معراج رفتگان بود و یا خبر عروج آنها را شنیده بود. این بود که هرگاه از جبهه برمی گشت، حتی اگر دیروقت یا در دل شب بود، اول به گلزار شهیدان می رفت و با دوستان خود سلام و علیکی می کرد و با آنها رازهایش را در میان می گذاشت. می گویند: بعضی رزمنده ها، از این که سالم برمی گشتند ، احساس شرمساری و کوچکی می کردند که چرا لایق نبوده اند و از قافله ی دوستان شهیدشان جا مانده اند ؟ شاید ناصر هم می رفت و از شهیدان می خواست تا واسطه ی او برای مسافرت به بهشت شوند.

آخرین بال پرواز

عملیات سرنوشت ساز و مهمی در پیش بود. واقعه ی بزرگی بر خلاف تصور و انتظار جهان ، شکل می گرفت که تمامی تصورات و ذهنیات دشمنان را در هم می ریخت. انجام موفقیت آمیز عملیات ، راهی دیگر در روند جنگ می گشود. در این شرایط است که عملیات والفجر ۸ و مراحل تکمیلی آن در دستور فرماندهان عالی رتبه ی جنگ قرار گرفته بود. به بچه های تخریب که در جبهه بودند یا به مرخصی آمده بودند سریعاً خبر داده شد، به واحد مربوطه برگردند. بچه های تخریب که از نوع خبر می دانستند ، عملیاتی در پیش است. به سرعت برق آماده می

شدند. خیلی از آنها سابقه ی حضور در عملیات های مختلفی را داشتند. بعضی دیگر هم آموزش های لازم را در دوره های فشرده و سختی پشت سر گذاشته بودند. همه چیز آماده شده بود تا به سوی معشوق خود بال بگشایند.

در برازجان نیز، هیجده نفر از این پاک ترین و محبوب ترین دوستان خدا، بدون فوت وقت ترتیب سفر را می دادند. ناصر هم می خواست از مادر خداحافظی کند و رضایت خانواده را جلب کند. این دفعه هم مثل دفعه های قبل، خودش کارها را درست کرد، و دل پدر و مادر به رفتن عزیز و دلبندها رضایت داد.

خواهر شهید نقل می کند: آخرین باری که می خواست به جبهه رود با همیشه فرق داشت. دستم را روی شانه اش گذاشتم. بعد از خداحافظی بدنش لرزش داشت و شور و شوق عجیبی داشت. دست و پای خود را گم کرده بود. انگار می دانست این آخرین بال گشودن اوست. با دوستانش، از جمله شهید علی سلیمی، شهید سید محمد حسینی، شهید رضا کریم آزاد، شهید رضایی و تعدادی دیگر صبح زود سوار مینی بوس شدند و راهی منطقه عملیاتی شدند.

چند روز نگذشته بود که عملیات «الفجر هشت» شروع شد و مادر خواب می بیند که ذوالجناح امام حسین(ع) بدون سوار پیش او آمده است. صبح که مادر از خواب بلند شد هر چند صدقه ای داد، ولی به اهل خانه گفت: من خواب عجیبی دیده ام. فکر می کنم ناصر شهید شده است ولی جسدش را نمی آورند. و همین طور هم رؤیای صادقانه اش به وقوع پیوست.

چگونگی عروج

عملیات «الفجر ۸» به طرز معجزه آسایی با تصرف شهر فاو رقم خورد و رزمندگان اسلام برای تثبیت موقعیت خود، دشمن را تا عمق عقبه ی دشمن تعقیب می کردند.

و دشمن که شکست سختی خورده بود ده ها کیلومتر از شهر فاصله گرفته بود.

اما بعد از چند روز پاتک سرسختانه ای را آغاز کردند. صدام که آبروی خود و ارتش شکست خورده اش را از دست رفته می دید، شخصاً از نزدیک، صحنه ی نبرد را زیر نظر داشت. در بعضی محورها به خصوص در اطراف کارخانه ی نمک پیشروی به طور میلی متری و به سختی پیش می رفت. به بچه های تخریب دستور داده شد، تا به احداث میدانهای مین در مقابل خاک ریزها بپردازند و هر چه بیشتر خط جدید پدافندی را برای مقابله با پاتک روز بعد، و منهدم ساختن تانک های دشمن استحکام بخشند. دشمن نیروی متراکمی را در امتداد جاده ام القصر آماده نگه داشته بود. به بچه های مخلص و شجاع تخریب مأموریت داده می شود، تا پل مرتبط به کارخانه ی نمک، واقع در ۶ کیلومتری خط پدافندی گردان حبیب را منفجر نمایند و در نزدیکی آن اقدام به پدافند نمایند.

ناصر و خیلی از بچه ها با دلی مالا مال از ایمان و شهادت در گوله پستی خود نزدیک به ده کیلو «تی ان تی» و سایر مواد منفجره را حمل می کردند، تا پل مذکور را منفجر نمایند. مأموریت به نحو احسن شکل می گیرد اما درگیری سختی با دشمن در می گیرد و او همان جا با تعدادی از یارانش جواز بهشت را دریافت می دارند، و به سوی عرش الهی سفر بی پایان خود را آغاز می کنند.

گزارشی از مأموریت محور ام القصر

درگیری با توان و قدرت بیشتر و با برتری نیروهای اسلام در امتداد جاده ی ام القصر ادامه می یابد. گردان عمل کننده در محور راست موفق می شود پس از انهدام چند دستگاه تانک و معدودی از نفرات دشمن، کانال منتهی به دیواره های شمالی کارخانه نمک را طی کرده و در محل پل، استقرار پیدا کند. در این جا نیروهای خودی با خوشحالی هر چه تمام تر خبر رسیدن خود را، به پل ۲۸ کیلومتری بندر ام القصر و محاصره نیروهای دشمن، در بی سیم اعلام می کنند. گردان مالک در این لحظه به سه کیلومتری پل رسیده است و در این سه کیلومتر انبوهی از قوای پیاده و زرهی دشمن به محاصره در می آیند.

از این رو بسیاری از افراد پیاده ی دشمن به ساختمان های اطراف جاده پناه می برند و تانک های دشمن در حالی که آهسته آهسته عقب می روند ، در مقابل حملات کوبنده ی نیروهای گردان مالک ، سد آتش ایجاد می کنند و تا لحظاتی بعد هم چنان به این کار مبادرت می ورزند . آنها با اجرای آتش پیوسته تیربار و شلیک گلوله ی مستقیم خود، سعی می کنند تا خود را از دسترس آر - پی - جی زنان ماهر گردان دور کنند. در این شرایط وحشت زیادی در دشمن ایجاد می شود ، زیرا رزمندگان اکنون در ۲۰ کیلومتری شهر فاو در امتداد جاده به طرف ام القصر پیش روی کرده اند .

در این لحظه پاتک دشمن از روی جاده ی ام القصر آغاز و فشار وارده بر اطراف پل چند برابر می شود . رزمندگان المهدی که تا کنون حماسه هایی کم نظیر و سرشار از مقاومت و ایثار به نمایش گذاشته اند، اینک نیز به کمک گروهان مسلم بن عقیل ، رو در رو با دشمن ، به نبرد ادامه می دهند . نبرد در آن سوی پل به صورتی نا برابر ، ساعتی به طول می انجامد و نیروهای خودی که ارتباط بی سیم شان با عقب نیز قطع شده است ، در عین تحمل مشقات زیاد تقلیل عده ، هم چنان راه ورود دشمن به سمت جنوب کانال را مسدود ساخته اند در این فرصت خاکریز و مواضع دفاعی خودی در جنوب پل به طور نسبتاً مطلوبی مستحکم می شود وعناصر مهندسی ، تخریب چی و تدارکات به نحو رضایت بخشی مأموریت های مهم و اساسی خویش را پشت سر می گذارند .

در این شب یعنی شب ششم، ناصر به جرگه ی عاشقان در آمد و به آرزوی دیرین خود نایل گردید .

سرانجام پیکر مطهرش پس از چهارده سال در سال ۱۳۷۷ که پلاکی و چند تکه استخوان ، یادگار قامت چون سر و شمشادش بود به همراه ۷۰ تن از شهیدان تحویل خانواده گردید. که به همراه پیکر شهیدان، شهید غلامرضا جوان و مهدی جمشیدی در یک روز تشییع گردید و در بهشت سجاد برازجان در کنار سایر شهیدان به خدا پیوسته ، به خاک سپرده شد، تا برای همیشه زیارتگاه عاشقان و دلسوختگان باشد



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران